

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله السلام عليكم ورحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، هر چیزی در عالم عصاره‌ای دارد؛ یعنی چیزی نیست که عصاره نداشته باشد. مثلاً از وقتی که این کارخانه‌ها درآمد و این چیزهای جدید درآمد، مردم آگاه شدند که مثلاً سیب یک عصاره‌ای دارد، انار یک عصاره‌ای دارد، هر چیزی یک عصاره‌ای دارد. نه اینکه این عصاره‌اش نبود؛ یعنی یک کارگاهی، کارخانه‌ای، یک چیزی که این عصاره را به وجود بیاورد، نبود. معلوم می‌شود هر چیزی را خدای تبارک و تعالی که در این عالم خلقت تنظیم کرده است، عصاره دارد. قرآن عصاره دارد، حدیث عصاره دارد، روایت عصاره دارد. کسی که عصاره ندارد، ذات اقدس الهی است؛ اما چیزهایی که به وجود آورده یا هست عصاره دارد؛ اما عصاره آنها را همه کس متوجه نیست که عصاره این چیست. یک مثال برای شما بزنم: مثل یک کوه، شما سنگ یا گچ را می‌بینی؛ اما نمی‌دانی یک عصاره‌ای دارد؛ طلا هم در این هست. صدها نفر رد می‌شوند، هیچ اعتنا نمی‌کنند؛ اما یک آقای مهندس که در این رشته رفته درس خوانده و دکترا گرفته است و در این رشته کار کرده است، (رفقای عزیز، ببینید من چه می‌گویم قدر حرف را بدانید، نه قدر من را، من چیزی که نیستم. خدا یک روزی به ما داده است و ما می‌خوریم و اینجا افتاده‌ایم؛ اما این حرفها را قدر بدانید) همه به کوه بی‌اعتنا می‌شوند؛ اما می‌بینی صدها خروار توی این کوه طلا است؛ همه رد می‌شوند. ولایت؛ یعنی این، اگر عصاره‌اش را فهمیدی، آن موقع درست است.

ما اینقدر به ولایت بی‌اعتنا نیستیم؛ پس ما نفهمیدیم. من، واللّه، بالله، از شما دارم خجالت می‌کشم، ممکن است از خجالت شما زبانم لکنت بخورد؛ اما چاره ندارم. انشاءالله من عصاره ولایت را به خواست خود خدا، به خواست ولی الله الاعظم یک قدری، یک قدر ذراتی که در اقیانوس بیفتد، به قدر سوزنی که در اقیانوس بیفتد، می‌گویم، من چه می‌دانم؛ اما ببین، من چطور برای شما ساده کردم، آنها هم خودشان به زبان می‌آورند. این کوه را رد می‌شوی و صدها خروار طلا در آن است. چه کسی می‌فهمد؟ کسی که زمین‌شناس است، آن کسی که ولایت‌شناس است. بیایید یک قدری تفکر داشته باشید. ولایت عصاره دارد، ولایت فکر دارد. عزیزان من، اگر در عصاره ولایت فکر نکنی، یقین شما از بین می‌رود. در زبان یک چیزی گفته‌ایم، در باطن یقین نداریم.

الان من این معراج پیامبر را می‌خواهم بگویم، اول صحبت است. تنظیم است؛ اما ما تنظیم بودنش را قبول کنیم. آخر، چه می‌شود که ام‌السلّمه دارد آب توی ظرفی می‌ریزد، پیامبر اکرم رفته تا «قاب قوسین ادنی»، بهشت را دیده، جهنم را دیده، مردم را دیده است. بشارتی که به شما بدهم این است: دید که قصرهایی می‌سازند، گاهی می‌ایستند. یا ایا جبرائیل، این‌ها چیست؟ گفت: این‌ها را برای امت تو می‌سازند؛ کسانی که محب علی هستند. آن کسی که محب علی است، ذکر می‌شود طلا، ذکر می‌شود نقره. ما کجاییم؟ دارند امر ولایت را اطاعت می‌کنند؛ اما آقا جان، امری را داری اطاعت می‌کنی، ماشینت را سوار شدی، داری پی‌کاری، پی‌حاجتی، پی‌چیزی می‌روی؛ اما داری اطاعت می‌کنی. اطاعت این نیست که نماز، یا نماز شب بخوانی؛ آن را عبادت می‌گویند. آن وقت این کار، خشت طلا می‌شوند، آن‌ها می‌سازند. وقتی آن کار را نمی‌کنی، آن‌ها بی‌کار هستند. حالا شما ببین، این رسول اکرم، تا «قاب قوس ادنی» رفته، بهشت را دیده است، جهنم را دیده است، خودتان را بهتر از من می‌دانید، کتاب راجع به معراج نوشته‌اند؛ اما آیا فهمیدیم؟ آخر، چه می‌شود که این همه راه را ایشان به مدتی که دارد آب از این کوزه می‌ریزد، ایشان برگردد؟ با عقل بشر مطابقت نمی‌کند.

اما حالا آمدیم سر ولایت. اگر این «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» را که گفته است، به تو که نگفته، به کل خلقت گفته است، فرمان نبی را ببرید، او هم گفته فرمان ولی را ببرید، این نزدیک می‌شود. جناب‌عالی الان رفتی مکه، الان که اینجا نشسته، این آقا دارد مکه را می‌بیند. این یک مسافتی دارد، تا مکه را می‌بیند، تا منی را می‌بیند. اما آیا یک فرسخ آن طرف منا را می‌بینیم؟ نه. چرا؟ تا آنجا که رفتی، دیدتان را می‌بینید. تمام خلقت این‌طوری هستند، تا حتی انبیاء، مگر پیامبر آخرالزمان. با دید دارد می‌بیند، تو با دید داری می‌بینی، او هم با دید دارد می‌بیند. تمام محتاج ولایت هستند. حالا ممکن است نزدیک شود؛ یعنی ولایت آن‌ها را نزدیک کند. شما الان آن اتاق هستی، تسلط به همه جا داری. آن به امر ولایت است؛ ولایت این‌ها را نزدیک می‌کند. چرا؟ باید اطاعت کنی. هم بهشت را دید، هم جهنم را دید، هم آنجا را دید، هم ملک را دید، هم آن‌ها را دید، تمام آن‌ها را سیر نکرده است، دیده است، وجود خودش است.

دوم که بخواهید شما قبول کنید. الان شما می‌خواهید مسجد جمکران بروید. یک وقت می‌بینی که هست و شده است. اینجا یک زمین است، پس فردا می‌بینی یک نفر چهار تا قلمه زده است. یک مرتبه می‌بینی رشد کرد و یک دیوار دور آن

کشیده است. دوست تو می‌گوید فلانی، باغ است. می‌گویی من دیدم آن موقع که باغ نبود. این دیدت دوست. اینجا باغ نبوده است. ببین، من چه دارم برای شما می‌گویم. خدا می‌گوید من خلقت را به واسطه شما کردم. بروید در حدیث کساء ببینید. آیه قرآن می‌گوید، من از خودم حرف نمی‌زنم. کسی که از خودش حرف بزند، مورد لعنت قرار می‌گیرد. خود پیامبر می‌گوید، می‌گوید: اول، عقل را خلق کردم. بعد می‌گوید: من و علی را خلق کرده است، ما دوازده امام را خلق کرده است. پس اصلاً وقتی که در تمام خلقت وجودی نبوده است، این‌ها در تمام خلقت بوده‌اند. امام؛ یعنی این. من یک مثالی زدم که خودمان هم حالی‌مان شود. حالا من به شما بگویم، نه اینکه امام مانند شما است که آن را دیده و می‌بیند، آن مال خلق است. به دینم، این دوازده امام، چهارده معصوم جزء خلق نیستند. تو باید اینجوری باشی؛ تا حتی خود ابراهیم هم باید اینجوری باشد. آن هم مثل تو جزء خلق است. آن کسی که جزء خلق نیست، خود پیامبر می‌فرماید: وقتی [خلقت] نبوده، ما را خلق کرده است، این یعنی چه؟ حالا تمام آنکه خدای تبارک و تعالی خلق کرده است در اختیار این‌ها گذاشته است. متوجه عرض بنده شدید یا نه؟ یعنی امام این است؛ پس قدردانی کنید.

حالا اگر پیامبر به معراج می‌رود این صحبتها را می‌کند، بنا شد تعریف ولایت را کند. عزیزان من، این‌ها آمدند شما را هم اینجور کنند. علی آمده، فاطمه آمده، دوازده امام آمدند، شما را این‌طور کنند. یعنی ماوراء را ببینید. با چه ببینید؟ با امر این‌ها ببینید. با چه ببینید؟ با یقینی که ما به ائمه داریم. این است که من به شما می‌گویم: عصاره ولایت؛ یعنی این. آن آقایی که می‌فرماید علی که یک متر و شصت تاست، که همه جا نیست، خیلی مرد خوبی است. من زیر آسمان قم کم سراغ دارم، به این خوبی. در هر ابعادی ایشان تقوا دارد؛ اما در ولایت کسری دارد. چرا اینجوری است؟ ماوراء و عالم را بزرگ‌تر از این ولایت می‌داند. حرف من سر این است. ماوراء؛ یعنی این خلقت را بزرگ‌تر از ولایت می‌داند. قربانت بروم، فدایت بشوم، ماوراء به امر این است، کوچک است. به روح تمام انبیاء؛ من راست می‌گویم، من می‌خواهم شما یک قدری متوجه هستید، متوجه‌تر شوید.

من یک شب خواب دیدم، یک قطبی است، هفت طبق آسمان و هفت طبق زمین به این وصل بود. مثل اینکه حاج آقا دیدند، کارخانه داشتند که همه کابلها را به این وصل می‌کنند. به من می‌گفتند این را به اسماء این‌ها بگردان، من می‌گردانم. اول یا محمد (صلوات)، یا علی، یا فاطمه تا می‌رسید به حجة بن الحسن. به تمام دوازده امام قسم، وقتی من علی می‌گفتم، قطب می‌خواست از جایش حرکت کند. به دینم قسم، قطب عالم توان اسم علی را ندارد. علی؛ یعنی این. من دیدم که می‌گویم. من حرف چه کسی را باور می‌کنم، من دیدم. وقتی می‌گفتم «یا علی» و می‌گردانم، قطب عالم می‌خواست از جا حرکت کند. ولایت یعنی این. چرا؟ قطب عالم شاید متقی نباشد. پیامبر از قطب عالم، قطب خلقت بالاتر است که قرآن به او نازل شده است. این چیزی نیست. عزیزان من، کجا فکرتان رفته است؟ عصاره ولایت؛ یعنی این. آن مرد درس خوانده است، خیلی باتقوا است، ابعادی دارد؛ اما این ولایت را کوچک‌تر می‌بیند. بابا جان، قربانت بروم، فدایت شوم، خورشیدی که به نور امام حسین آمده و خلق شده است، ببین چطور تسلط به این عالم دارد؛ اما همین خورشید را چه می‌کند؟ یک کسری به آن می‌دهد. الان اینجا روز است، آمریکا شب است. یک چیز کسری در آن قرار می‌دهد؛ اما ولایت که کسری ندارد. ولایت از تمام خلقت بزرگ‌تر است، عظیم‌تر است، قرآن هم عظیم‌تر است. هیچ قدرتی نمی‌تواند ولایت را کامل بفهمد. چرا؟ روایت داریم. ببینید من روایت و حدیث می‌گویم. قربانتان بروم، تزلزل نکنید. پیامبر فرمود: یا علی، اگر مردم کافر به تو نمی‌شدند، قریب به این مضمون، من حرفی درباره تو می‌گفتم که هر کجا قدم بزنی، چندین متر، چندین ذرع زمین را بکنند. امیدوارم عمر شما طولانی شود، ولی الله الاعظم بیاید، ولایت را افشاء کند، آن وقت می‌دانید من درست گفتم یا نه. باز هم شاید گوشه و کنار، یک حرفهایی در دل باشد. آن وقت می‌فهمید من درست گفتم یا نه. آن وقت این حرف من مثل پوکه می‌شود. با همه این حرفها که دیر می‌کشیم، مثل پوکه است؛ آن وقت می‌فهمیم علی چیست، زهرا چیست.

حالا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) همین‌جور است. این خلقت و ماوراء در اختیار ولایت است، آن را کوچک می‌کند، ماوراء را کوچک می‌کند. ماوراء باید فرمان ولایت را ببرد. «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» یعنی این. (صلوات) مگر عقیده ما نیست؟ چرا داریم دست از عقیده خودمان برمی‌داریم؟ چرا نمی‌فهمیم؟ چرا متوجه نیستیم؟ چرا امری را که دارید به آن عمل نمی‌کنید؟ مگر نیست که روایت داریم امیرالمؤمنین در صراط می‌آید، مگر در قبر نمی‌آید؟ مگر در زاییدن بانوانی که علی علی می‌کند نمی‌آید؟ خودتان گفتید، بالای سر هر دوستش می‌آید، سفارش می‌کند. مگر علی و امام زمان دست از شما برمی‌دارد، چرا دارید دست برمی‌دارید؟ بیایید به قرآن، به روح تمام انبیاء، به بدبختی خودمان گریه کنیم. به روح تمام انبیاء، اگر ما فکر داشته باشیم، شام و نهار را سیر نمی‌خوریم، بس که ما اشتباه می‌کنیم. کجا دست برمی‌دارید؟ از چه کسانی دست برمی‌دارید؟ مگر نیست؟ آن وقت آن

آقا می‌گوید: آن‌ها عکسش است. مرد حسابی، عکس که روح ندارد، عکس که قدرت ندارد. عکس هست که کره را برمی‌گرداند؟ آخر، آدم مانده فکری، شما اگر دیدید، کسی سرش را زیر می‌اندازد و شل می‌رود و اینجوری می‌کند، ببینید ولایتش چیست. فدایتان بشوم، قربانتان بروم، عزیزان من، عکسش است؟ خودش است. ماوراء کوچک می‌شود. اصلاً من من می‌گویم ماوراء؛ یعنی آن دنیا. آن هم کوچک می‌شود، علی هست. علی چون که از همه ماوراء بزرگ‌تر است، همه جا هست. من دلم می‌خواهد یک قدری راجع به آن فکر کنید، من پایین می‌آیم با من جدل کنید که این یعنی چه؟

این مرد به اصطلاح باسواد، دانشگاه دیده، خارج دیده، کتاب نوشته، ببین چه می‌گوید؟ می‌گوید: خدا وجه الله است، هر طرفی بخواهی نماز بخوانی می‌توانی. بابا، این وجه الله که خدا است، خدا امر دارد. چرا امر خدا را زیر پا می‌گذاری، می‌خواهی تعریف کنی، تکذیب می‌کنی؟ خدا، وجه الله است، امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) می‌گوید: «انا وجه الله» تو می‌خواهی حرف بزنی، از خودت حرف می‌زنی، چون که علم فلسفه خواندی. بیا عزیز من، علم ولایت بخوان. علم ولایت است که «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» به تو می‌دهد. علمی که در خارجی گناه می‌کنی، علمی که راجع به فلسفه داری، گمراه می‌شوی و مردم را گمراه می‌کنی. عزیز من، بیا شکر خدا را بکن که خدا علم حکمت به تو بدهد. تو درست است می‌گویی وجه الله، وجه الله گفته رو به مکه بایست. چرا رو به مکه بایستیم؟ زایشگاه علی است. علی در دنیا به عرصه دنیا، پا گذاشته است، آنجا شده وجه الله. برو هر طرف می‌خواهی نماز بخوانی بخوان، هیچ کجا در این عالم نیست که هر طرف بخواهی نماز بخوانی، فقط مکه معظمه است. چون که وجه الله اینجا پا به عرصه دنیا گذاشته است، آنجا شده وجه الله. تو چه داری می‌گویی؟ مگر این پیامبر نیست که به روی مسجد الاقصی ایستاده بوده است، گفت: حالا یا محمد، به روی مسجد الحرام بایست. امر خداست. تو امر خدا را زیر پا می‌کنی. دانشجویان، گوش به این حرفها ندهید. آدم بیایید در مکتب علی یاد بگیرید، به بی‌ریزی اینها بخنید؛ اینها ریش هم که ندارند، ریش این‌ها، هم بی‌ریزی است. ریش هم گذاشتند مردم را گول بزنند. چه کسی می‌گوید وجه الله همه جا هست؟ بابا جان، وجه الله، امر دارد. امر خدا و امر امیرالمؤمنین را باید اطاعت کنید.

من نمی‌دانم چه جور شده است. همه گذاشتند و رفتند در آخرالزمان ضربه به دین می‌زنند، ضربه به اسلام می‌زنند. بیا عزیز من، از این حرفها گوش نده. بیایید عزیزان من، هر کجا نروید، بیایید دین پدر و مادری‌مان را به امید خدا به آن دنیا ببریم. آیا متوجه شدی؟ دوباره تکرار می‌کنم عزیزان من، خدا گفته، قرآن مجید گفته، امر شده به کل خلقت این‌ها بکنند. ببین چطور اطاعت می‌کنند؟ درخت چطور اطاعت می‌کند، آب چطور اطاعت می‌کند، کوه چطور اطاعت می‌کند. عزیزان من، به تو می‌گویند اشرف مخلوقات. قربانت بروم، تو اشرف مخلوقاتی، چرا اشرف مخلوقاتی؟ گفتم: به شما اختیار داده است؛ یک مخیر بودن به تو داده است. ما باید عصاره ولایت را بدانیم. این‌ها اینجا آمده‌اند که شما را به عظمائیت برسانند. عزیزان من، ببینید آقا امام حسین تا نفس آخر چه می‌گوید؟ «هل من ناصر». یکی بیاید این طرف. امام زمان هم دارد «هل من ناصر» می‌گوید، زهرای عزیز هم «هل من ناصر» می‌گفت. بیایید در این ماوراء قدری فکر کنیم. من این همه که می‌گویم تفکر، تفکر، باید با تفکر کار کنید.

خدای تبارک و تعالی این دوازده امام، چهارده معصوم را از نور خودش به وجود آورده است. عزیزان من، بیایید این‌ها را با خلق جدا کنیم، خودش می‌گوید اینها جزء خلق نیستند، تو می‌گویی جزء خلق هستند؟ حالا مرد عالمی که اینجور بگوید، آدم از جاهل‌ها چه توقعی دارد؟ اینقدر فکر کوتاه، اینقدر فکر ولایت کوتاه است. خیلی رشد دارد، بعضی‌ها در هر قسمتی رشد دارند، اما در ولایت سقوط دارند. حالا بگویم چرا سقوط دارند؟ خود را می‌بیند. اگر تو تسلیم ولایت شدی، والله، بالله، خود ولایت، تو را هدایت می‌کند. اگر خدا می‌گوید اگر بخواهی هدایت شوی، می‌گوید: اگر بخواهی، امر من را اطاعت می‌کنی. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) امر خداست، الان ولی الله الاعظم، امام زمان، حجة بن الحسن امر خداست. تمام ماوراء امر را اطاعت می‌کنند. این است که به شما گفتم: یک شناخت داریم، یک یقین داریم. خلاصه، ما باید یک قدری از دنیا فارغ شویم، بیاییم کسب ولایت کنیم. عزیز من، تو دکتري، کسب دکتری‌ات را می‌کنی، آقا مهندس، کسب می‌کند، این آقا که اهل علم است، دارد کسب می‌کند. این کارها کسب است، بیایید ما کسب ولایت کنیم. این کارها برای دنیای شما خیلی نتیجه دارد؛ اما آیا به ماوراء هم دارد؟ چرا می‌فرماید «الکاسب حبيب الله»، حبيب خداست. چرا یک کاسب را مطابق پیامبر قرارش می‌دهد؟ کاسبی که امر را اطاعت کند. همه مردم کاسب هستند. تو خیال نکنی که بقال و نجار کاسب باشند، همه دارند کسب می‌کنند، حالا آن عالم کسب می‌کند، آن واعظ کسب می‌کند، کسبش این است؛ آن هم کسبش این است. شما در کاسبها نروید که اگر غش در معامله کرد، یک چیزی را یک مقدار زیر و رو کرد، دیگر ولش نکنی، ببین خودت چه کاره‌ای؟ تو غش نمی‌کنی؟ تو کاسب هستی. هر حرفی من می‌خواهم بزنم، می‌بینم ماوراء دارد. رفتی توی فکر؟ ببین، خودت غش در معامله نمی‌کنی؟ اگر خودت را درست در اختیار ولایت گذاشتی، والله، خود ولایت

شما را راهنمایی می‌کند، به تو عظمائیت می‌دهد. اگر پیامبر دارد به معراج می‌برد، اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کره را برمی‌گرداند، این‌ها که چیزی نیست. خیلی کره برگرداندن در مقابل ولایت کوچک است، یک خلقت را برمی‌گرداند؛ اما به امر خدا.

قربانتان بروم، فدایتان شوم، اگر یک دانه شیعه، یک دانه دوست، بخل داشته باشد، تکذیب شده است. حضرت می‌فرماید: دوست ما، شیعه ما، بخل ندارد، حسد ندارد؛ باید نداشته باشد. همیشه هر چه برای خودش می‌خواهد، برای دوستش هم بخواهد. آیا ائمه طاهرین اینجور نیستند؟ آیا در شناخت ولایت رفتی؟ آیا در عصاره ولایت رفتی که یک شیعه نباید اینجوری باشد. قربانتان بروم، این‌ها می‌خواهند شما را مثل خودشان بکنند. والله، بالله، اگر علی، اگر زهرای عزیز، اگر این دوازده امام، چهارده معصوم یک عظمائیتی نشان می‌دهد، می‌خواهد تو او را بشناسی، دارد برای تو کار می‌کند، او که کار نمی‌خواهد. چه بگویم، یک وقت حرف بزنم بگویم بگویید او چه گفت؟ بالاتر از این است. من هنوز هم از شما کم می‌گذارم. اگر علی در آن زمانی که جای رسول الله خوابیده، در «لیلة المبیته»، یک نفس کشیده، افضل عبادت ثقلین، می‌خواهد بگوید: عزیز من، من یک نفس کشیدم، خدا می‌گوید: «افضل عبادت ثقلین»، تو هم بیا حمایت از ولایت کن، تا نفست «افضل عبادت ثقلین» شود. «اهدنا الصراط المستقیم» که می‌گویند، علی (علیه السلام) می‌گوید: «أنا الصراط المستقیم». دارد صراط را نشان شما می‌دهد، آیا فهمیدید؟ علی چه احتیاجی دارد؟ به دینم قسم، علی اگر جای پیامبر هم نخواهی بود، [هر نفسش افضل عبادت ثقلین است]. اصلاً ثقلین چیزی نیست، ثقلین پیش تو بزرگ است. اگر بزرگ هست که این حرف را نمی‌زدید، ثقلین کوچک است، ثقلین خلق است؛ اما علی که خلق نیست، علی نور خداست. ائمه طاهرین نور خدا هستند، زهرای عزیز نور خداست، امام زمان نور خداست، این‌ها چه احتیاجی دارند؟ دارد به شما حالی می‌کند، تو با شیطان روبرو هستی، هر روزی یک رنگی می‌دهد، تمام رنگهایش را باید خنثی کنی.

امروز یکی دو نفر اینجا بودند، گفتم: چیزی که قبول نداری، حرفش را می‌زنی چه کنی؟ چیزی که باعث ضرر و زیانت هست، حرفش را می‌زنی چه کنی؟ کسی که دروغ گو است، دیگر گوش به حرفش می‌دهی چه کنی. هر چه می‌گوید، دروغ می‌گوید. من دوباره تکرار می‌کنم، والله، بالله، عقیده‌ام این است صحیح است. حالا پیامبر اکرم از کوه حرا دارد پایین می‌آید؛ این باز یک عصاره‌ای دارد، من عصاره‌اش را بگویم، امیدوارم باطن امام زمان بکشیم. مگر همین پیامبر نیست که در کوه حرا نرفته بود، چرا روایت و حدیث نداریم سنگ‌ریزه‌ها به او سلام کنند، دیوار خم شود، درخت به او تعظیم کند؟ والله، در تمام گلوله‌های خونم این است حالا آنجا که رفت، ولایت به او امر شد. تمام خلقت باید تعظیم به ولایت کند. ببینید، من دارم به شما می‌گویم، مگر پیامبر، چیزی به او □ شده بود، چرا روایت نداریم که سنگ‌ریزه قبل از این موضوع سلام می‌کند. باید سلام و تعظیم به ولایت کند؛ تبلیغ ولایت شد. حالا یک بدسلیقه‌ای نگوید که این اینجوری می‌گوید، این‌ها که بودند، هر چه بودند، هستند. اینجا که نیامدند کسب این حرفها را بکنند. تو بکش، ببین من چه دارم می‌گویم. آن تبلیغ ولایت که شد، خیلی عظمت دارد، دارد حالی تو می‌کند، حالی من می‌کند که ولایت اینقدر ارزش دارد. حالا تبلیغ شده است. یا محمد، پاشو تبلیغ کن. تبلیغ چه بکند؟ تبلیغ ولایت کند. ولایت این هم احترام دارد. آن‌ها که دارند تمام تعظیم می‌کنند، تعظیم به ولایت می‌کنند.

حالا دارد چه می‌گوید، می‌گوید: ای بشر، بدان ریگ سلام می‌کند، درخت سلام می‌کند، تمام تعظیم می‌کند. به تو دارد می‌گوید: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» این است. ای بشر، تو بیا از سنگ و درخت و دیوار کمتر نباش، تعظیم به ولایت کن. تا کی تکبر داری؟ تکبر را کنار بینداز، بیا تعظیم کن. حالا من گفتم، باید همه تعظیم به ولایت کنیم. چرا؟ خواست خدا ولایت است، مقصد خدا ولایت است. اگر تو تعظیم به علی کردی، به زهرای عزیز کردی، به حجة بن الحسن، آقا امام زمان، ولی الله الاعظم کردی، آن است تعظیم به خدا. اگر جوری دیگری باشی، والله، بت پرستی، به دینم بت پرستی، مجسمه پرست هستی. چون که خدا را یک چیزی می‌بینی، یک شیء می‌بینی. مگر عقل بشر به ذات خدا پی می‌برد؟ حالا خدا دیده پی به ذاتش نمی‌بری، ذاتش را آمده هویدا کرده، افشاء کرده، علی است، زهراست، الان وجود مبارک امام زمان است؛ این‌ها ذات خدا هستند. تو داری چه می‌گویی که این حرف مزخرف را می‌زنی؟ مگر خدا جا دارد؟ خدا اگر اینجوری باشد که تو بت پرستی. تو باید به امر خدا تعظیم کنی. خدا امر دارد، امر خدا، دوازده امام، چهارده معصوم است.

دوباره تکرار کنم، عزیزان من، این قضایا که روی می‌دهد خدای تبارک و تعالی عظمائیت این‌ها را که افشاء می‌کند، محض من و تو می‌کند. عزیز من، چرا داریم اگر شما مخیرید، اگر امر خودت را به امر خدا ترجیح بدهی، خدا هشت شرط به تو می‌دهد: بینایت می‌کند، دانشمند می‌کند، هشت شرط دارد؛ چون که تو یک امر داری. من گفتم بزرگ‌تر از این هم هست

کسی که در مقابل خدا امر نداشته باشد. ببین، خود ائمه امر نداشتند، همیشه امر را اطاعت می‌کردند. تو هم باید در مقابل خدا امر نداشته باشی. دوباره تکرار می‌کنم اگر ریگ و کلوخ همه به پیامبر تعظیم می‌کنند، می‌خواهد تو بیداری شوی؛ یعنی تمام فرمان می‌برد. تو هم بیا فرمان ولایت را ببر. حالا اگر فرمان بردی، مخیر بودنت را کنار گذاشتی، چه می‌شوی؟ آن وقت مثل این‌ها می‌شوی. عزیزان من، فدایتان بشوم، این‌ها آمدند شما را مثل خودشان بکنند.

خدا می‌داند اینها یک شیعه را چقدر دوست دارد. آیا ببینید مثل خودشان کردند یا نه؟ اگر تو علی را قبول نداشته باشی، عبادت ثقلین کنی تو را به رو در جهنم می‌اندازد. برو در کتاب‌ها ببین، در کتاب کافی ببین؛ اما می‌گویند اگر یک دوست ما از دست تو ناراحت شود، هیچ عبادت تو را قبول نمی‌کند. چرا این دوست امیرالمؤمنین، اتصال به علی است. تو اگر به دوست علی جسارت کردی، به خود علی کردی. من یک مثال ساده بزنم. چرا می‌گویند اگر به یک پاسبانی زدی، به شاه بی‌احترامی کردی؟ اینکه یک چیزی است که در خود مردم است. حالا اگر به دوست علی بی‌احترامی کردی، به خود علی بی‌احترامی کردی، هیچ عبادت تو قبول نیست. ببین، شما را کجا برده است؟ حالا ببین چه چیزی به شما می‌دهد؟ حالا اینکه می‌گویند: «بل هم اضل» می‌شود آیا ما «بل هم اضل» را فهمیدیم یعنی چه؟ «بل هم اضل» یعنی خدا از ازل که عالم را خلقت کرده است، از ازل خدا را اطاعت می‌کردند. تو که خدا را اطاعت نمی‌کنی، «بل هم اضل» هستی؛ از ازل بدتر هستی. حالا هر جور می‌خواهی باش. بیا فکر کن. چرا؟ تو اشرف مخلوقات هستی، آن‌ها جماد هستند. جماد با اشرف مخلوقات فرق دارد، خدا هم از تو توقع دارد. خدا چرا می‌گوید: من با یک دیوانه توقعی ندارم، هر کاری می‌خواهد بکنند. چرا؟ عقل به او نداده است. ای اشرف مخلوقات، به تو عقل داده است. حالا که عقل داد، از تو بازخواست می‌کند. آیا ما متوجه شدیم؟

حالا چه کار بی‌عقلی است که ما می‌کنیم؟ بیا اطاعت کن، اشرف مخلوقات شوی. بیا اطاعت کن جلوی اشرف مخلوقات سرافراز باشی. فلان آقا می‌گویند: اگر من را گیر انداختند، تا توی دادگاه رفتم، یک شب، دو شب در زندان خوابیدم، آبرویم را می‌ریزد. ببین، چقدر مواظب آبروی دنیایی‌ات هستی، آیا فکر کردی در قیامت هم باید آبرو داشته باشی؟ آیا فکر کردی جلوی ائمه طاهرین، جلوی دوازده امام، چهارده معصوم، صلحا، کسانی که مطیع بودند، آیا جلوی شهدای کربلا، که امام زمان می‌گویند پدر و مادرم به قربانتات، «السلام علیک یا مطیع لله و لرسوله، عبد الصالح» ببین چقدر شما را می‌خواهد؟ بابا، چرا ما متوجه نیستیم؟ اگر یک آقا با شما مطیع باشد، ببین چقدر می‌گویی فلان آقا دوست است، فلانی من را می‌خواهد. بیا یک قدری فکرت در ماوراء برود. واللّه، اینجا می‌گذرد. فردای قیامت ما را می‌آورند، همه خلقت یک شعوری دارد. تو خیال کردی سنگ و کلوخ در قیامت شعور ندارند؟ جلوی تمام این‌ها سر به زیر هستی، جلوی جماد سر به زیر هستی. بیا سربلند شو. از کجا سربلند شوی؟ فرمان ببر. فرمان خودت را کنار بگذار، اشرف مخلوقات شوی. آخر، چه فرمانی داری تو که به درد ماوراء نمی‌خوری؟ آیا به ماوراء اعتقاد داری؟

آدم دارد می‌بیند یک عده‌ای اینجا چطور خجالت‌زده هستند. چرا به شما می‌گویند اگر تکبر داشته باشید، روز قیامت تو را مانند یک مورچه می‌کنم، زیر پای مردم له می‌کنم؟ یعنی وجودیت نداشته باشی، اگر تکبر داشته باشی، خودخواه باشی. مگر قرآن بازیچه است؟ مگر این‌ها را به شما نگفته است؟ آیا در فکر رفته‌ای؟ باد داری، تکبر داری. چه خبر است؟ خدا حاج شیخ عباس رحمت کند، گفت باد از انبانه در می‌رود اینقدر من، من، نکن. خدارحمتش کند. ما اگر بخواهیم متوجه شویم، باید یک قدری در این فکرها برویم. مگر این آصف نیست که در یک چشم هم نژده چطور تخت بلقیس را آورد؟ می‌گویند: علمی از کتاب دارد. روایت داریم، می‌گویند: یک ذراتی ما به او دادیم. ببین، من دارم چه می‌گویم، یک ذراتی به او دادیم.

این زشت است که بگویم؛ اما می‌گویم. خدا می‌داند که من مقصد ندارم. من با حاج شیخ عباس تهرانی قرار گذاشتم ایشان هر ماهی یک دفعه سر بزند. نزدیک سه ماه نیامد. خیلی من ناراحت شدم. من وقتی ایشان نمی‌آید، می‌گویم: من عیب دارم. قرار با من گذاشته است؛ اما یک وقت می‌بینی یک قدری طول می‌کشد من یک مقدار ناراحت می‌شوم. تا ناراحت می‌شوم ایشان می‌آید. ببین، من دارم چه می‌گویم. این حرفی که می‌خواهم بزنم، را به دم من نبندید. همه شما همین‌جور هستید؛ اما یک وقت می‌بینید افشاء می‌کند، یک وقت افشاء نمی‌کند. همه شما من قسم می‌خورم همین‌طور هستید. روایت داریم، امام صادق می‌فرماید: مادرم، مانند یک مرغی که دانه خوب و بد را تشخیص بدهد، همه دوستانش را از صحنه محشر جمع می‌کند. این یک مبنایی دارد. مگر زهرا کجاست؟ ببین، آقا جان من، فدایت شوم. الان این حرف جواب حرف من را می‌دهد که تو قبول کنی. مگر محشر چطور است؟ عزیز من، فدایت بشوم، خدا می‌خواست من رسوا نشوم، این روایت یادم آمد، کسی گوشه و کنار حرفهایی نزنند. می‌گویند: یک مؤمن اگر یک دوستی بگیرد، او را یاد خدا

ببندازد، خدارحمت کند حاج شیخ عباس را، گفت: یک قصری به تو می‌دهد خلق اولین تا آخرین را بخواهی دعوت کنی جا داری. قدر همدیگر را بدانید. حالا خلق اولین تا آخرین یک جای یک مؤمن است. حالا این محشر چطور است که امام صادق می‌گوید: مادرم زهرا همه را در محشر، جمع می‌کند. محشر پیش ولایت کوچک می‌شود. فدایت شوم، این است زهرا، محشر کوچک می‌شود این‌ها را جمع می‌کند. تو ببین، یک مؤمن خلق اولین تا آخرین را بخواهد دعوت کند جا داری. آن وقت محشر چقدر بزرگ است؟ عزیز من، به این آقا بگو، اما چطور به او بگو. بگو: این روایت یعنی چه؟ از او سؤال کن، نه اینکه انتقاد کنی؛ [از] انتقاد که خجالت می‌کشد. بگو روایت چیست که امام صادق می‌گوید: همه را از صحنه محشر جمع می‌کند؟ محشر چقدر بزرگ است؟ حالا زهرا، یک زهرای کوچک است؟! کجا می‌بیند؟ چطور می‌بیند؟ چطور اینجور جمع می‌کند؟ اصلاً محشر پیش ولایت کوچک می‌شود، همه را جمع می‌کند. شاید به یک ثانیه همه را جمع کند. حساب کن، یکی کجاست، یکی کجاست، دنیا را می‌گوید مثل یک کره خاش‌خاشی است. چرا ما متوجه نیستیم؟ زهرای عزیز همه را از صحنه محشر جمع می‌کند. حالا این است که می‌گویم جارو به دم من نبندید. والله، اگر شما به من منافق بگویید، خدا، امام زمان، شاهد باش بهتر می‌خواهم تا تعریف من را بکنید. نیابند گول من را بخورند، من اینجوری هستم. در خونم اینجوری است. می‌گویم کسی که باید بیاید، خودش می‌آید، کاری با کسی ندارم. حالا من خواب دیدم که یک اشاره‌ای شد، که آدم جمع کند. من دیدم آن آدم، مثلاً پیش حاج شیخ عباس است، حاج شیخ عباس هم هست. ببین، اینجور باید امر را اطاعت کرد، سه ماه هست او را ندیدم، من هیچ کسی را به قدر حاج شیخ عباس نمی‌خواهم؛ یعنی ولایتش را می‌خواهم. ببین، یاد ما هست. همین است که می‌گویم در ماوراء یاد من هست. می‌گوید اینجا نتوانستم تلافی کنم، آنجا می‌کنم. معلوم می‌شود دستش به جایی بند است. بعد من آمدم، گفتم: آقا، این‌ها که کارت علی دارند را جمع می‌کردیم. آنکه پیش حاج شیخ عباس بود، فوری یک کارت از جیبش درآورد. گفتم: بیا برویم. من دیگر نگاه به حاج شیخ عباس نکردم. ببین، اگر اینجوری شدیم، درست است. من هیچ کسی را قدر او نمی‌خواهم، دیگر به او نگاه نکردم، امر را اطاعت کردم او را بردم. ببین، اینجور باید بشوی. ما کسی را به امر خدا ترجیح ندهیم. متوجه هستید من چه می‌گویم؟ ما به امر خدا ترجیح می‌دهیم. نمی‌خواهم حرف بزنم. این مهندس را می‌خواهی، این را می‌خواهی، این ترجیح به امر خدا است. ما او را بردیم. پس این را می‌خواهم بگویم: معلوم می‌شود اگر زهرای عزیز، جمع می‌کند، شیعه‌هایش هم جمع می‌کنند. اما چه کسی؟ کسی که کارت علی داشته باشد. فهمیدید من چه گفتم؟

عزیزان من، بیایید قدر خودتان را بدانید. آن‌ها سمت به شما می‌دهند؛ اما سمت از کسی نخواهد. تو سمت می‌خواهی که سمت خودت را می‌فروشی. آدم باید از خلق سمت نخواهد. مگر من دیوانه شدم که می‌گویم به من منافق بگویند بهتر می‌خواهم تا اینکه من را تعریف کنند؟ می‌خواهم کسی به من سمت ندهد. امام زمان، بدان، در تمام گلوله‌های خونم دارم می‌گویم. چرا؟ می‌بینم اگر کسی تعریف کند، به من سمت می‌دهد؛ آن سمت من را بیچاره می‌کند. من چه سمتی می‌خواهم؟ اگر سمت نخواستید، والله، ولایت به شما سمت می‌دهد. مگر به سلمان نداد؟ به او می‌گویند اگر می‌خواهی ما علی را قبول داشته باشیم، اگر می‌خواهی علی را قبول کنیم، این آهوها که دارند می‌روند بگو بیایند. آن‌ها را بکش، به ما بده، بعد به آنها بگو برو. تو که می‌گویی آقایم این کارها را می‌کند. جان می‌دهد، جان می‌گیرد. تو که «سلمان منا اهل البیت» نیستی؟ روایت داریم، اشاره کرد آهوها آمدند. من گویا از حاج شیخ عباس شنیدم. آمد و سرهای این را برید. [تعجب نکنید] قرآن هم همین را می‌گوید. مگر ابراهیم همین کار را نکرد؟ این یک چیز تازه‌ای نیست، مغزتان این طرف و آن طرف نرود. ما قرآن داریم می‌گوییم. حضرت ابراهیم هم همین کار را کرد. آقا آورد و خوردند و دو تا قلوه هم زیر این گذاشت. آتش آمد و پخت. امیرالمؤمنین آمد برود. گفت: سلمان دیگر از این کارها نکنی. خورد و سرهای این‌ها را هم گذاشت. «باذن الله» یک دفعه سلمان گفت: «باذن الله و اذن رسوله، ادخل هذا البیت» بابا، بیا در بیت، کجارتی؟ بیا توی بیت. تو در بیت بیا، در خانه بیا. کجارتی؟ وای بر ما! رفت. نصف اینها گفتند: تو سحر کردی، جادو کردی. علی می‌دانست که این را به او می‌گویند. پس ولایت چه کرده است؟ چرا فکر ندارید؟ اگر می‌گویند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جان می‌دهد، یک عده‌ای نمی‌کشند، شیعه‌اش جان می‌دهد و جان می‌گیرد. اما «باذن الله و اذن رسوله، هذا البیت» به اذن خدا، به اذن علی، به اذن رسول الله. آن‌ها اذن دادند به این. آن‌ها به شما اذن می‌دهند.

عزیزان من، فدایتان شوم، بیایید حرف بشنوید، به این حرفها ایمان داشته باشید. مگر آیه قرآن نیست که حضرت ابراهیم همین حرف را زد؟ گفت مگر به ما ایمان نداری؟ گفت: می‌خواهم ببینم. گفت: چهار تا مرغ را بگیر و این‌ها را بکوب، سر قلعه‌ها بگذار. صدا بزن. این مرغ یا خروس را صدا می‌زد، می‌آمدند همه به هم وصل می‌شدند؛ یک دفعه می‌شد یک خروس، می‌شد یک مرغ، می‌شد یک کفتر. گفت: ابراهیم، ما اینجور زنده می‌کنیم. چرا ابراهیم یک چیزی دید که برایش تعجب آور شد؟ عزیزان من، حرف خیلی مبنا دارد. تمام انبیاء یک چیزهایی است که یک وقت برایشان تعجب آور می‌شود؛

اما دوازده امام، چهارده معصوم تعجب آور نیست، یک جوری هست که این‌ها برایشان چیزی نیست. حالا دید اینجا یک چیزی افتاده یک قدری از آن را مرغها می‌خورند، یک قدری هم ماهی‌ها، تعجب کرد. تمام انبیاء تعجب دارند، به غیر دوازده امام. آن‌ها تعجب ندارند، خودشان تعجب هستند. حالا تعجب کرد، گفت: آخر، این چطور می‌شود؟ هر ذراتی که ماهی می‌خورد، هر چیزی را می‌خورد. به دینم، تمام ائمه، تمام دوازده امام، چهارده معصوم، به غیر این‌ها هستند. تمام پیامبران همه در ولایت کسری دارند. چرا؟ ترک اولی دارند. پس بیایید ولایت را از آنکه در تمام خلقت هست، منها کنید. عزیز من، این است که مرتب می‌گوید عصاره ولایت بگو؛ این است عصاره ولایت. آیا ما می‌کشیم؟ این چیزی نیست.

من نمی‌خواهم دوباره تکرار کنم، آن آقایی که چندین سال درس مهندسی خوانده است، ریاضت کشیده است، به قدر یک مطرب متوجه خدانشناسی نیست، حالا آمده حضرت موسی یک نفر مطرب است، همیشه مطرب است. ببین، موسی مقدس است، بابا مقدس نشو؛ خدانشناس شو، ولایت‌شناس شو. عزیز من، ولایت‌شناسی به غیر مقدسی است. موسی با تمام حرفهایش مقدس است. دارد این کمانچه‌زن را می‌بیند، می‌گوید این روزی‌اش حرام است. آن عابدی که روی کوه است، از جانب تو می‌آید، آن روزی‌اش حلال است. اینقدر حلال و حرام نکن. بیا با ولایت باش تا ولایت برای تو حرام را حلال کند. اصلاً در مقابل ولایت حرامی نیست. پیامبر فرمود: خدا لعنت کند کسی که حرام من را حلال کند، حلال من را حرام کند، این یعنی چه؟ حرام و حلال مال خلق است؛ عصاره ولایت، این است. حرام و حلال برای خلق است، نه مال دوازده امام، چهارده معصوم که این‌ها خلق نیستند. حالا می‌گوید: موسی برو به او بگو، این خدا می‌تواند این همه عالم را از کون سوزن داخل کند؟ به آن عابد هم بگو. به آن عابد گفت، گفت: این دروغ است...

یا علی

ارجاعات
